

ناپلئون شندرپندری شدنش چه توضیحی خواهد داشت. اما شاید اصلاً این شعر نیاز چندانی به تفسیر نداشته باشد. احساس خود من این است که بدون تفسیر و با بعضی ابهام‌هایش هم می‌تواند زیبا باشد.

عنوان آهنگ هم، که معنای تحت‌اللفظی‌اش «مثل سنگِ غلتان» است، معنای اصطلاحی‌اش «هیچ‌جا بند نشدن» یا «آواره بودن» است: «مثل سنگِ غلتان». معنایش را از این ضرب‌المثل دارد که می‌گوید: **A rolling stone gathers no moss**، سنگِ غلتان خزه‌ای به خودش نمی‌گیرد. این ضرب‌المثل را به پوبیلیوس سیروس، نویسندهٔ قدیمی ایتالیا، نسبت می‌دهند. معنای ضرب‌المثل هم این است: کسی که در یک جا بند نمی‌شود، و با هیچ‌کس نمی‌ماند، نه مسئولیت سرش می‌شود نه دغدغهٔ خاطری دارد. دلیل هم زن این شعر را به همین جور چیزهاست که متهم می‌کند. از آنجا که این آهنگ در همه جا با همان معنای تحت‌اللفظی‌اش یعنی مثل سنگِ غلتان شناخته می‌شود، من هم این را در عنوان این ترجمه حفظ کردم. اما در خود شعر آن را آوارهٔ خیابان ترجمه کردم.

Like A Rolling Stone

Written by: Bob Dylan

Once upon a time you dressed so fine
You threw the bums a dime in your prime, didn't you?
People'd call, say, "Beware doll, you're bound to fall"
You thought they were all kiddin' you
You used to laugh about
Everybody that was hangin' out
Now you don't talk so loud
Now you don't seem so proud
About having to be scrounging for your next meal

How does it feel
How does it feel
To be without a home
Like a complete unknown
Like a rolling stone?

You've gone to the finest school all right, Miss Lonely
But you know you only used to get juiced in it
And nobody has ever taught you how to live on the street
And now you find out you're gonna have to get used to it
You said you'd never compromise
With the mystery tramp, but now you realize
He's not selling any alibis
As you stare into the vacuum of his eyes
And ask him do you want to make a deal?

How does it feel
How does it feel
To be on your own
With no direction home
Like a complete unknown
Like a rolling stone?

You never turned around to see the frowns on the jugglers and the clowns
When they all come down and did tricks for you
You never understood that it ain't no good
You shouldn't let other people get your kicks for you
You used to ride on the chrome horse with your diplomat
Who carried on his shoulder a Siamese cat
Ain't it hard when you discover that
He really wasn't where it's at
After he took from you everything he could steal

How does it feel
How does it feel
To be on your own
With no direction home
Like a complete unknown
Like a rolling stone?

Princess on the steeple and all the pretty people
They're drinkin', thinkin' that they got it made
Exchanging all kinds of precious gifts and things
But you'd better lift your diamond ring, you'd better pawn it babe
You used to be so amused
At Napoleon in rags and the language that he used
Go to him now, he calls you, you can't refuse
When you got nothing, you got nothing to lose
You're invisible now, you got no secrets to conceal

How does it feel
How does it feel
To be on your own
With no direction home
Like a complete unknown
Like a rolling stone?

مثل سنگ غلتان

یک زمانی چه لباس‌های شیک می‌پوشیدی
در بهار جوانیت سکه‌ای برای ولگردها می‌انداختی. نمی‌انداختی؟
مردم صدات می‌کردند و می‌گفتند «مواظب باش عروسک، می‌افتی.»
فکر می‌کردی همه دارند سر به سرت می‌گذارند
عادت داشتی به همه آنهايي که ول می‌گشتند
بلند بلند بخندی
حالا دیگر بلند حرف نمی‌زنی
حالا دیگر به نظر نمی‌آید آن قدر مغرور باشی
که نتوانی شام و ناهارت را گدایی کنی

چه حسی دارد

چه حسی دارد

نه خانه‌ای داشته باشی
نه در یادِ کسی باشی
آواره خیابان باشی

شکی نیست تو به بهترین مدرسه‌ها رفته‌ای، خانم تنها
اما می‌دانی که آنجا فقط دنبال بازیگوشی بودی
هیچ‌کس هیچ‌وقت یادت نداد چطور تو خیابان زندگی کنی
و حالا می‌بینی باید به آن عادت کنی
می‌گفتی هیچ‌وقت با آن ولگردِ مرموز کنار نمی‌آیی
اما آیا حالا می‌فهمی وقتی ژل می‌زنی به چشم‌های بی‌احساسش
و می‌گویی حضری زندگی‌ها مان را شریک شویم
او هیچ دلیلی برای این معامله نشانت نمی‌دهد؟

چه حسی دارد
چه حسی دارد
تک و تنها باشی
نه خانه‌ای برای رفتنت باشد
نه در یادِ کسی باشی
آواره خیابان باشی

هیچ‌وقت سر برنگرداندی تا اخم‌های تردست‌ها و دلک‌ها را ببینی
وقتی همه‌شان آمدند دلک‌بازی کردند برایت
هیچ‌وقت نفهمیدی کاری که می‌کنند کار خوبی نیست
نباید می‌گذاشتی دلک‌بازی دربیارند تا تو خوشحال بشوی
با دیپلمات سوار آن اسب کرومی می‌شدی
همانی که یک گربه سیامی رو دوشش بود
سخت نبود بفهمی
او مرد تو نیست
وقتی که هر چیزی را که می‌توانست ازت به یغما بُرد

چه حسی دارد
چه حسی دارد
تک و تنها باشی
نه خانه‌ای برای رفتنت باشد
نه در یادِ کسی باشی
آواره خیابان باشی

پرنسس در حال غرق و همهٔ آدم‌های سطح بالا
دارند مشروب می‌خورند و خود را کامروا احساس می‌کنند
هدیه‌های قیمتی می‌دهند و می‌گیرند
اما تو بهتر است انگشتر الماس را دربیاری، بهتر است آن را گرو بگذاری عزیز
گل از گلت می‌شکفت

جلو آن ناپلئون شندرپندری و آن طرز حرف زدنش
حالا برو پیشش، دارد صدایت می‌کند، نمی‌توانی نروی
وقتی چیزی نداری، چیزی نداری که از دست بدهی
تو الان نامرئی هستی، رازی نداری که مخفی بکنی

One more cup of coffee

(Valley below)

Your breath is sweet
Your eyes are like two jewels in the sky
Your back is straight, your hair is smooth
On the pillow where you lie
But I don't sense affection
No gratitude or love
Your loyalty is not to me
But to the stars above

ترجمه دو شعر از باب ديلن ۱۳۱////

One more cup of coffee for the road
One more cup of coffee 'fore I go
To the valley below

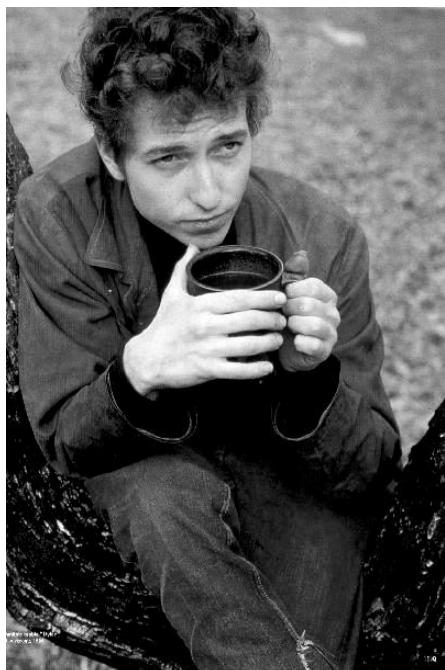
Your daddy he's an outlaw
And a wanderer by trade
He'll teach you how to pick and choose
And how to throw the blade
He oversees his kingdom
So no stranger does intrude
His voice it trembles as he calls out
For another plate of food

One more cup of coffee for the road
One more cup of coffee 'fore I go
To the valley below

Your sister sees the future
Like your mama and yourself
You've never learned to read or write
There's no books upon your shelf
And your pleasure knows no limits
Your voice is like a meadowlark
But your heart is like an ocean
Mysterious and dark

One more cup of coffee for the road
One more cup of coffee 'fore I go
To the valley below

یک قهوه دیگر (دره پایین دست)



نَفَسْت خوشبوست
چشم‌هایت انگار دو جواهر هستند در آسمان
قدِ موزون و موهایی صاف
که به روی بالِش ریخته‌ای
اما هیچ محبت از تو نمی‌بینم
یا هیچ قدردانی یا عشق
تو به من نیست که وفادار هستی
تو به آن ستاره‌های بالا وفادار هستی

یک قهوه دیگر واسه توی راه
یک قهوه دیگر
پیش از آن‌که به آن دره پایین بروم

پدرت یاغی است
شغل او دوره‌گردی است
او به تو یاد خواهد داد چطور از هر چیز بهترش
را انتخاب کنی
و چطور شمشیر بزنی.
او می‌داند چطور از قلمرویش مراقبت کند
هیچ بیگانه‌ای وارد آن نمی‌شود
او صدایش می‌لرزد
وقتی بشقابی دیگر غذا می‌خواهد

یک قهوه دیگر واسه توی راه
یک قهوه دیگر
پیش از آن‌که به آن دره پایین بروم

خواهرت آینده را می بیند
مثل مادرت مثل خودت
تو بلد نیستی بنویسی یا بخوانی
هیچ کتابی در تاقچه‌ات نیست
لذتی احساس می کنی که حد ندارد
صدایت به چکاوک می ماند وقتی در چمن می خواند
اما قلبت مثل اقیانوس است
رازآلود و تاریک

یک قهوه دیگر واسه توی راه
یک قهوه دیگر
پیش از آن که به آن دره پایین بروم
